

بانوی شاه واقعی در دودمان صفویان

منوچهر پارسادوست

۱۶۱

ولایت مازندران در زمان شاه تهماسب اول به دو بخش تقسیم گردیده بود و میرعبدالله و میرمراد پسر عموی وی، هر یک به یکی از آن دو بخش حکومت می‌کرد. بین آنان برای حکومت بر سراسر مازندران عموماً نزاع بود. میرعبدالله چون به شاه تهماسب «خدمات پسندیده بجای نمی‌آورد» شاه نسبت به او نظر مساعد نداشت. میرمراد از فرصت استفاده کرد و با اطاعت از شاه تهماسب و پرداخت مقرری سالانه خود را به وی نزدیک نمود. میرعبدالله که احساس خطر نمود کوشید توجه شاه را به خود جلب کند. شاه تهماسب برای پایان دادن به اختلاف آنان، مازندران را با تعیین حدود مشخص بین آنان تقسیم نمود و از آنان تعهد گرفت به قلمرو یکدیگر تجاوز نمایند. ولی پس از مدتی بین آنان اختلاف روی داد و میرعبدالله به تحریک میرمراد به دست مردم مازندران به قتل رسید. میرمراد کمی پس از او به مرگ طبیعی درگذشت. پس از کشته شدن میرعبدالله که نسب او به امام چهارم شیعیان می‌رسید، شاه تهماسب به

۱- قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، به تصحیح احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد دوم، تهران ۱۳۶۳. صفحه ۶۹، محمدیوسف واله اصفهانی می‌نویسد میرعبدالله «حرکات ناهنجار» نسبت به شاه تهماسب به ظهور رسانید و در پرداخت «باج و خراج» تعلل ورزید. خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، موقوفه افشار. تهران ۱۳۷۲. صفحه ۵۶۳.

دلجویی از بازماندگانش پرداخت. میرعزیزخان پسر او را در سلک مقربان درگاه قرار داد و دخترش خیرالنسایبگم^۱ را در ۹۷۳ هـ به عقد ازدواج پسر بزرگ خود محمد میرزا در آورد.^۲

پس از مرگ شاه تهماسب اول در شب ۱۵ صفر ۹۸۴ هـ (۱۴ مه ۱۵۷۶) «عرفا و شرعا»^۳ می‌بایست پسر بزرگش محمد میرزا جانشین وی می‌گردید. ولی اسماعیل میرزا که در آن موقع در قلعه قهقهه زندانی بود با کمک خواهرش پریخان خانم و حمایت بعضی از طایفه‌های قزلباش پس از ۱۹ سال و ۶ ماه و ۲۱ روز زندانی بودن، به نام شاه اسماعیل دوم بر تخت پادشاهی نشست. شاه اسماعیل دوم که در قلعه قهقهه به استعمال افیون معتاد شده بود پس از یکسال و شش ماه و ۲۱ روز پادشاهی به علت استعمال افیون زهرآلود «بی‌مقدمه بیماری، ناگهان»^۴ درگذشت.

سران قزلباش با آنکه محمد میرزا را به علت روحیه تن‌آسایی و تقریباً نابینا بودن «مناسب ولیعهدی و ضبط مملکت و گردآوری طوایف سرکش قزلباش نمی‌دانستند»^۵، ولی در پایان مشاوره با یکدیگر و با جلب نظر پریخان خانم دختر شاه تهماسب که بر سران قزلباش حکم می‌راند و داعیه فرمانروایی بر کشور داشت او را به پادشاهی انتخاب کردند تا کشور عملاً زیر نظر پریخان خانم و به دست آنان اداره شود.

محمد میرزا که در ۹۳۸ هـ (۱۵۳۱ م) در تبریز به دنیا آمده بود و به علت ابتلای به آبله دشواری دید داشت؛ فردی شوخ طبع، بی‌کفایت و سست اراده بود. او مدت ۲۰ سال حاکم

۱- خیرالنسایبگم را فخرالنسایبگم نیز نام برده‌اند. اسکندریک، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، جلد اول. تهران ۱۳۷۷ در صفحه‌های ۲۰۶، ۲۰۸ و ۳۸۲ خیرالنسا و در صفحه ۳۴۳ فخرالنسا نام برده است و همچنین واله اصفهانی در صفحه ۴۰۴ خیرالنسا و در صفحه‌های ۵۶۲ و ۵۸۴ فخرالنسا ذکر کرده است. سیدحسن حسینی استرآبادی، از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام احسان اشراقی، علمی تهران ۱۳۶۴ در صفحه‌های ۱۴ و ۱۰۴ فقط فخرالنسا و ابوالحسن قزوینی، فواید الصفویه، تصحیح مریم میراحمدی، مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۶۷ صفحه ۳۵ فقط خیرالنسا نوشته‌اند.

۲- احمد قمی، صفحه ۴۵۵. عبدی بیک، تکملة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، نشر نی، تهران ۱۳۶۹، صفحه ۱۲۸

۳- حسن روملو، احسن التواریخ، به سعی و تصحیح چارلس نارمن سیدن، چاپ مطبوعه بهتست مشن پاریس، کلکته ۱۹۳۱ صفحه ۴۹۹
۴- احمد قمی، صفحه ۶۵۲

۵- اسکندریک، تاریخ عالم آرای عباسی. به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر با شرکت کتابفروشی تایید اصفهان، جلد اول، چاپ دوم تهران ۱۳۵۰. صفحه ۱۱۹



● دکتر موجهر پارسادوست (عکس از علی دهباشی)

هرات و محمدخان شرف‌الدین اغلو تکلو، لله او بود. در آن مدت «غالب اوقات، بل تمامی ساعات را... به مراسم لهو و لعب و به لوازم عیش و طرب... اقدام فرموده به این شیوه دلپذیر... شب را به روز و روز را به شب می‌رسانید.^۱» وینچنتو دالساندری^۲ سفیر ونیز در دربارشاه تهماسب درباره او می‌نویسد که محمدمیرزا فردی «آرام و سر به زیر [است] که خود را برای امور دنیوی گرفتار در دسر^۳» نمی‌کند. انتخاب او به پادشاهی نیز به جهت همین خصلتها بود تا دیگران با آسودگی خاطر به حکمرانی و قدرت نمایی پردازند.

ولی خیرالنسایبگم همسر محمدمیرزا، ملقب به مهد علیا، بانویی توانا، جسور، با قدرت تصمیم‌گیری و نیروی اراده برای اجرای آنها بود. او که به ضعف شخصیت همسرش آگاه بود

۱- محمود افوشته‌ای نظری. نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام احسان اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰. صفحه ۷۳

2 - Vincentio d' Alessandri

۳- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران سفرنامه‌های [آلساندری و سایر] ونیزیانی که در زمان اوزون حسن آق قوینلو [و شاه تهماسب] به ایران آمده‌اند. ترجمه موجهر امیری، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران ۱۳۴۹. صفحه ۴۳۶

تصمیم گرفت اداره امور کشور را در دست گیرد و چون پادشاه به حکمرانی بپردازد.

پریخان خانم دختر شاه تهماسب اول، بانویی باهوش، زیرک و قدرت دوست بود که همواره در کلیه امور مورد مشورت پدر قرار می‌گرفت و شاه تهماسب بدون کسب نظر «آن ملکه عاقله... و بی‌وقوف و شعور او هیچ اراده‌ای از قوت به فعل نمی‌آورد.»^۱ او بر کلیه سران قزلباش تسلط داشت و بر آنان حکم می‌راند. پریخان خانم در نشان دادن اسماعیل میرزای زندانی قهقهه به تخت پادشاهی و مسموم کردن او، و همچنین در انتخاب محمد میرزا به پادشاهی نقش اساسی داشت. میرزا سلمان فرزند میرزا علی جابری اصفهانی، شخصیتی «روشن ضمیر و صاحب کفایت و خردمند و صاحب تدبیر بود»^۲ شاه اسماعیل دوم که اراده لازم برای تحمل دشواریهای اداره امور کشور را نداشت او را به مقام وزارت برگزید و «زمام حل و عقد امور و اهتمام مهمات مصالح جمهور [را] به کف اقتدار او باز داد.»^۳ شاه اسماعیل به او اختیارات تام داد تا با استقلال کامل به امروزارت اشتغال ورزد. او دستور داد میرزا سلمان «به تعظیم هیچیک از امراء عظام از مسند وزارت قیام نکند»^۴ او نیز به پشتیبانی شاه با قدرت کامل به اداره امور کشور پرداخت. چون شاه اسماعیل دوم نسبت به پریخان خانم بی‌اعتنایی می‌کرد، او بدرفتاری شاه را نسبت به خود به علت بدگویی میرزا سلمان وزیر می‌دانست. پس از مرگ ناگهانی شاه اسماعیل دوم، میرزا سلمان که بر جان خود بیمناک بود پنهانی از قزوین به سوی شیراز فرار کرد. طبق دستور پریخان خانم گروهی به تعاقب او پرداختند و تا ساوه اسب تاختند ولی چون میرزا سلمان از بیابان رفته بود به او دسترسی پیدا نکردند و میرزا سلمان خود را به شیراز رساند. او که شخصیتی باهوش و زیرک بود از هنگام ورود به شیراز متوجه ضعف بینایی و بی‌لیاقتی محمد میرزا و تسلط کامل همسرش مهد علیا بر وی گردید. او به درستی تشخیص داد که فرمانروای واقعی کشور مهد علیا خواهد بود و محمد میرزا نظرهای او را به مورد اجرا خواهد گذاشت. میرزا سلمان که با پریخان خانم نظر مخالف داشت، مهد علیا را از قدرت او نگران کرد و تاکید نمود که سران قزلباش عموماً مطیع پریخان می‌باشند و دستورهای او را اجرا می‌کنند.

مهد علیا چون در میرزا سلمان که ایرانی بود و تجربه کشور داری داشت شایستگی و لیاقت

۱- محمو افوشته‌ای نطنزی، صفحه ۷۰

۲- حسن روملو، صفحه ۴۹۱. افوشته‌ای نطنزی می‌نویسد میرزا سلمان به «کلیه فضیلت صوری و

معنوی آراسته بود» صفحه ۵۳

۳- احمد قمی، صفحه ۶۴۸

۴- اسکندربیک، تصحیح افشار، صفحه ۱۶۴. او در جای دیگر با عبارت متفاوت آن را تکرار می‌کند.

صفحه ۲۱۲ و همچنین واله اصفهانی صفحه ۵۵۷

دید، و از سوی دیگر او را مخالف پریخان خانم و سران خودسر قزلباش می دانست او را با فرمان همسرش به وزارت دیوان اعلی برگزید تا همچنان به اداره امور کشور بپردازد. مهد علیا هنگام اقامت در شیراز دخالت دیگری در امور پادشاهی کرد. خان احمد فرمانروای گذشته گیلان بیه پیش - به مرکزیت لاهیجان - به سبب طغیان علیه شاه تهماسب اول از ۹۷۵ هـ در قلعه قهقهه و سپس در قلعه استخر فارس زندانی بود. مهد علیا با او «قربت قریبه»^۱ داشت و محمد میرزا طبق تمایل همسرش دستور آزادی او را صادر کرد. محمد میرزا و مهد علیا، خان احمد را که ادیب، شاعر، هنرمند و هنرمند نواز بود مورد توجه خاص قرار دادند. قدرت اراده مهد علیا و نفوذ کامل وی در همسرش چنان بود که محمد میرزا، خان احمد گیلانی را «لقب ارجمند اخوت»^۲ داد؛ حکومت گیلان بیه پیش را که موروثی او بود به وی واگذار کرد و خواهر خود مریم بیگم را نیز به عقد ازدواج او در آورد.^۳

محمد میرزا در ۸ شوال ۹۸۵ هـ. شیراز را به سوی قزوین - که از زمان شاه تهماسب اول پایتخت ایران شده بود - ترک کرد. او پس از اصفهان و کاشان در قم که مادرش در آن می زیست ده روز توقف کرد و از مادر دیدار نمود. محمد میرزا و مهد علیا به طایفه استاجلو که با پادشاهی شاه اسماعیل دوم به مخالفت برخاسته بود نظر موافق داشتند. محمد میرزا در قم طی حکمی به محمدی خان تخماق استاجلو، از سران برجسته آن طایفه دستور داد با سپاه خود از خزانه شاهی محافظت کند و نگذارد افراد طایفه های ترکمان و چرکس به محافظت آن اقدام نمایند. شمخال سلطان چرکس دایی پریخان خانم و بزرگ چرکسان بود.

در مورد اهمیت خزانه شاهی که از زمان شاه تهماسب اول به جای مانده بود اشاره می شود، شاه اسماعیل دوم که پس از او پادشاه شده بود به امیر شرف بدلیسی از سران کرد که مورد علاقه و اعتمادش بود دستور داد که از کلیه نقود، جواهر، لباسها و کالاهای نفیس خزانه شاهی صورت برداری کند. شاه تهماسب که در ثروت اندوزی به غایت حریص بود در طول بیش از ۵۳ سال پادشاهی ثروت افسانه ای در خزانه داشت. امیر شرف ضمن صورت برداری دقیق از کلیه اموال خزانه می نویسد شاه تهماسب «به جمع مال و منال و خزینه حرص تمام داشت. چنانچه از سلاطین ایران و توران بعد از قضیه چنگیزخان بلکه از ظهور اسلام هیچ پادشاهی در هیچ عصر و

۱- اسکندربیک، تصحیح رضوانی. صفحه ۳۴۳ - ۲- همان کتاب، صفحه ۳۵۰

۳- عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان، با مقدمه و تصحیح عطاءالله تدین، کتابفروشی فروغی، تهران ۱۳۵۳. صفحه ۶۴ و ملاجلال تاریخ عباسی. به کوشش سیف الله وحیدنیا. انتشارات وحید تهران ۱۳۶۶. صفحه

زمان^۱ چنان ثروتی در خزانه خود انباشته نکرده بود.

سران قزلباش که پیش از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل اول بنیانگذار دودمان صفویان عموماً در چادرنشینی و فقر به سر می‌بردند پس از به دست آوردن قدرت به جمع‌آوری ثروت، داشتن کاخ باشکوه و زندگی مجلل روی آوردند. آنان چشم به آن ثروت افسانه‌ای دوخته بودند و با آگاهی از ضعف نفس محمد میرزا در اندیشه به دست آوردن سهم شایسته‌ای از آن بودند.^۲ افزون بر آن، با دشمنی که بین طایفه‌های قزلباش، به ویژه ترکمان و تکلو با استاجلو و شاملو وجود داشت طایفه ترکمان و امیرخان موصولو بزرگ آن طایفه و سردار برجسته قزلباش تحمل تقرب بیشتر طایفه استاجلو به شاه و افزایش قدرت آن را نداشت. سرانجام با اقدام مسلحانه طایفه‌های ترکمان و تکلو حکم شاه لغو گردید و سران قزلباش توافق نمودند هیچکدام از امیران قزلباش به تنهایی اختیار حفاظت خزانه شاهی را نداشته باشد^۳ و حفاظت آن به نمایندگان طایفه‌های قزلباش سپرده شود. این امر، مهد علیا را که مصمم به اجرای دستورهای شاهی بود و طایفه‌های ترکمان و تکلو را نیز وابسته به پریخان خانم می‌پنداشت بر آن داشت که ابتدا رقیب نیرومند را که حامی بعضی از سران قزلباش بود از میان بردارد و سپس به کاهش قدرت سران قزلباش پردازد.

محمد میرزا و مهد علیا از قم به سوی قزوین رهسپار شدند. سران برجسته قزلباش مانند امیرخان ترکمان، پیره محمدخان استاجلو، قلی بیک قورچی باشی افشار و سایر امیران پس از آنکه محمد میرزا و مهد علیا از ساوه عبور کردند برای عرض تهنیت پادشاهی به حضور محمد میرزا رسیدند. هنگامی که آنان به روستای شرف‌آباد^۴ در یک فرسنگی قزوین رسیدند پریخان خانم «در هودج زرنگار قبه مرصع... [که] چهار صد پانصد نفر پیاده^۵» آن را بر دوش

۱۶۶

۱- امیر شرف بدلیسی، شرفنامه بدلیسی مؤسس مطبوعاتی علمی، تهران ۱۳۴۳، صفحه‌های ۲۵۲ -

۲۵۱

۲- ثروت افسانه‌ای شاه تهماسب اول که شاه اسماعیل دوم نیز بر آن افزوده بود «صرف خلعت امرا [ی قزلباش] و ارباب مناصب و عمال و کلاتران و اشراف ممالک شد» (اسکندریبیک، تصحیح رضوانی، صفحه ۳۵۱) و آن همه ثروت «در اندک فرصتی خالی گشت... [و] خزاین معموره از نقود و اجناس خالی و هبامشورا شد.» (احمد قمی، صفحه‌های ۶۶۸ - ۶۶۷)

۳- احمد قمی، صفحه ۶۵۹

۴- احمد قمی، صفحه ۶۶۰. اسکندریبیک نام روستا را پیره صوفیان ذکر می‌کند. تصحیح افشار، صفحه

۵- اسکندریبیک، تصحیح رضوانی، صفحه ۳۴۷

۲۲۵

داشتند به استقبال آنان آمد.

محمد میرزا و مهد علیا در ۴ ذیحجه ۹۸۵ هـ وارد حومه قزوین گردیدند. مهد علیا که در دیدار با پریخان خانم او را مغرور و متکبر دیده بود فرصت را از دست نداد و از شوهرش خواست دستور قتل پریخان خانم را صادر کند. او نیز به خلیل خان افشار حاکم کهگیلویه^۱ که در زمان شاه تهماسب لله پریخان خانم و از نزدیکانش بود دستور داد که پریخان خانم را به قتل برساند و به پاداش آن کلیه اموال، دارایی و خانه‌های او را تصاحب کند. خلیل خان نیز با ملازمان خود به سوی او رفت و هنگامی که پریخان خانم با هودج زرنگار خویش قصد رفتن به منزل خود داشت هودج او را به سوی منزل خویش کشاند و در آنجا او را به قتل رساند.

محمد میرزا در ۵ ذیحجه ۹۸۵ هـ پس از آنکه «منجمان صادق و ستاره‌شناسان حاذق^۲» ساعت سعد را انتخاب کردند وارد دولتخانه شد و در همان روز تاج شاهی بر سر نهاد. مهد علیا که در جای شاه قرار گرفته بود از همان آغاز پادشاهی شاه محمد اداره امور کشور را در دست گرفت و به فرمانروایی پرداخت. او در صدور دستورها و نظارت بر اجرای آنها چنان توانایی از خود بروز داد که امیران گردنکش قزلباش فرمانهای او را به مورد اجرا می‌گذاشتند. «هر صباح امرای عظام و خانان عالی مقام بنده وار^۳» به حضور او می‌رسیدند؛ دستوره‌های او را استماع می‌کردند و در اجرای آنها اقدام می‌نمودند. قاطعیت و قدرت اراده مهد علیا چنان بود که «احدی را یارای مخالفت^۴» با فرمانهای او نبود. او «در کمال عظمت و استقلال متکفل مهمام سلطنت و پادشاهی شد و هیچ مهمی بی‌عرض و اشاره علیه فیصله نمی‌یافت.^۵»

سلطان مراد سوم پادشاه عثمانی با آنکه پیمان صلح اماسیه در ۸ رجب ۹۶۲ هـ (۲۹ مه ۱۵۵۵) میان شاه تهماسب اول و سلطان سلیمان اول منعقد شده و حالت صلح بین دو کشور

۱- کهگیلویه را برخی به اشتباه با دو «ک» می‌نویسند، در تاریخ پانصد ساله خوزستان تالیف پژوهشگر و دانشمند زبان‌شناس احمد کسروی احتمالاً به علت اشتباه چاپی با دو «ک» نوشته شده است. انتشارات خواجه. چاپ اول. زمستان ۱۳۶۲. صفحه‌های ۵۴ و ۵۵. چون زالزالک وحشی را در آن ناحیه گیلویه می‌گویند نام آن ناحیه کهگیلویه شده است. محمد معین. فرهنگ فارسی. امیرکبیر. جلد ششم چاپ بیست و یکم تهران ۱۳۸۳. صفحه ۱۶۳۶

۲- احمد قمی، صفحه ۶۶۱. اسکندربیک می‌نویسد مولانا افضل منجم قزوینی ساعت سعد ورود به دولتخانه را تعیین کرد. تصحیح افشار. صفحه ۲۲۶

۳- احمد قمی، صفحه ۶۶۲ ۴- همان کتاب، همان صفحه

۵- اسکندربیک، تصحیح رضوان. صفحه ۳۴۸

برقرار بود با توجه به ضعف دربار صفوی نیروی کثیری به فرماندهی الله مصطفی پاشا در صفر ۹۸۶ هـ (مه ۱۵۷۸) برای تسخیر شروان و گرجستان اعزام داشت. او تفلیس را مسخر ساخت و رهسپار شروان شد. ارس خان روملو حاکم شروان از شاه محمد کمک خواست. در امور مهمی مانند جنگ با عثمانیان، عموماً رسم بود که شاه فرماندهی سپاه را به عهده می‌گرفت. ولی مهد علیا که بانویی شجاع و با شهامت بود با «مشورت»^۱ با سران برجسته قزلباش، همسر خود را در قزوین گذاشت و خود با فرزندش حمزه میرزا که ولیعهد و در آن موقع ۱۰ سال داشت و به همراه میرزا سلمان وزیر و امیران قزلباش روانه آذربایجان گردید. سپاه ایران به کندی حرکت کرد و «در هر منزل دو روز و سه روز»^۲ توقف نمود. سپاه پس از رسیدن به اردبیل و هفت روز توقف در آن شهر رهسپار قراباغ گردید. در قزل آغاج قره‌باغ تصمیم گرفته شد مهد علیا و حمزه میرزا با تعدادی از قورچیان در آن محل توقف کنند و عمده سپاه روانه شروان شود.

چون سپاه به کندی حرکت کرد و ارس خان روملو تاب پایداری در برابر سپاهیان کثیر عثمانی نداشت، ناگزیر شروان را تخلیه کرد و به سوی رود کُر عقب نشست. مصطفی پاشا شروان را بدون جنگ به تصرف در آورد. او قلعه شماخی مرکز شروان را مرمت و تحکیم کرد و عثمان پاشا را به حکومت شروان گماشت و خود به ارزروم در خاک عثمانی بازگشت.

سپاه ایران قلعه شماخی را محاصره کرد. عادل‌گرای خان تاتار که از شبه جزیره کریمه به کمک سپاه عثمانی آمده بود، به نیروی ارس خان حمله کرد و آن را در هم شکست. او سپس برای کمک به عثمان پاشا که در محاصره بود روانه شماخی گردید. سپاه ایران که عملاً زیر فرماندهی میرزا سلمان قرار داشت با دستگیر کردن یکی از افراد تاتار از حرکت عادل‌گرای خان به سوی شماخی آگاه شد. میرزا سلمان و امیران قزلباش، ولی خلیفه شاملو از سرداران قزلباش را با تعدادی سپاهی به ادامه محاصره قلعه شماخی گماردند و با بقیه سپاه به سوی نیروی عادل‌گرای خان رهسپار شدند. در نبردی که روی داد سپاه تاتار شکست یافت و عادل‌گرای خان دستگیر گردید. عثمان پاشا پس از اطلاع از شکست سپاه تاتار از قلعه شماخی به قلعه دربند که استحکام بیشتری داشت حرکت کرد و در آنجا به پایداری برخاست.

مهد علیا پس از آگاهی از پیروزی ایرانیان تعدادی از قورچیان را برای آوردن عادل‌گرای خان نزد میرزا سلمان و امیران فرستاد و به آنان دستور داد «متوجه دفع عثمان پاشا و تسخیر قلعه دربند شوند. اما میرزا سلمان و امراء برخلاف صوابدید مهد علیا جمعی را در شروان گذاشته

خود عادلگرای را برداشته به قراباغ آمدند^۱». این اقدام آنان که مخالفت آشکار با دستور مهد علیا بود موجب خشم وی و تیرگی رابطه او با امیران قزلباش گردید.

مهد علیا برای ابراز عدم رضایت از خودسری امیران قزلباش درباره عدم اجرای دستورش، فرمان داد سپاه در زمستان آن سال از قراباغ روانه قزوین گردد. امیران قزلباش پیشنهاد نمودند چون امیر حمزه خان استاجلو در نبرد با عادلگرای خان فرمانده نیروی پیشتاز سپاه بوده و در آن نبرد دلاوریها ابراز داشته بود حاکم شروان گردد. مهد علیا که از امیران قزلباش «آزرده»^۲ بود با آن پیشنهاد موافقت نکرد و تعیین حاکم شروان را موکول به کسب اجازه از همسرش، شاه محمد کرد. چون امیران قزلباش پافشاری داشتند «میانه امراء سرکش بی ادب»^۳ قزلباش و مهد علیا مباحثه در گرفت و مهد علیا مصمم به مراجعت به قزوین شد.

به دستور او، در آن زمستان که «سرما به غایت و برودت به نهایت [رسیده]... و جان از شدت سرما چون دل مخالفان از بیم می لرزید»^۴ سپاه قزلباش منطقه حساس قراباغ را که به دربند و شروان نزدیک بود در ۱۹ شوال ۹۸۶ هـ ترک کرد و روانه قزوین شد. هنگامی که سپاه به اردبیل رسید مهد علیا از آن جدا شد و با حمزه میرزا و تعدادی از ملازمان در شرایطی که برف سنگین عبور از گردنه‌ها را دشوار کرده بود از راههای کوهستانی خلخال و طارم خود را به قزوین رساند. اسکندربیک می نویسد مهد علیا آن مسافت طولانی را «که یکماه به دشواری قطع می شد»^۵ در ۱۴ روز طی کرد و روز پانزدهم وارد قزوین شد. مهد علیا با چنان تهور و قدرت اراده تاب تحمل نافرمانی زبردستان را نداشت. او پس از رسیدن به قزوین و به عنوان ابراز نارضایتی از امیران قزلباش، شاه محمد را که در برابر اراده مهد علیا توانایی پایداری نداشت و اداری نمود به جای امیر پیشنهادی سران قزلباش، محمد خلیفه ذوالقدر را به حکومت شروان بگمارد. امیران قزلباش که دو هفته بعد به قزوین رسیدند پس از اطلاع از انتخاب حاکم شروان راه مخالفت با مهد علیا را در پیش گرفتند.

۱- همان کتاب، صفحه ۳۶۷. احمد قمی خلاف آن را می نویسد. به نوشته او میرزا سلمان و امیران برجسته قزلباش پس از پیروزی بر عادلگرای خان نامه‌ای به مهد علیا نوشتند و اجازه خواستند که به دربند حمله نمایند ولی او با تقاضای آنان موافقت نکرد و میرزا سلمان و امیران به ناچار رهسپار قراباغ شدند. احمد قمی. صفحه ۶۸۵. با کدورت شدید مهد علیا نوشته اسکندربیک مقرون به صحت است.

۲- اسکندربیک، تصحیح رضوانی. صفحه ۳۶۷. احمد قمی می نویسد مهد علیا از امیران قزلباش «سوء

۳- اسکندربیک، صفحه ۳۶۷

مزاجی» حاصل کرد. صفحه ۶۸۶

۴- اسکندربیک، صفحه ۳۶۸

۵- احمد قمی، صفحه ۶۸۸

مهد علیا به سران قزلباش که از سالهای پایانی پادشاهی شاه تهماسب اول به خودسری و دخالت در امور کشور پرداخته بودند نظر موافق نداشت. سران قزلباش برای نخستین بار در دودمان صفویان، و در نخستین روز پس از مرگ شاه تهماسب اول به کشتن حیدر میرزا فرزند وی که مدعی پادشاهی بود پرداختند و خواست خود را برای پادشاهی اسماعیل میرزا، زندانی قلعه قهقهه به مورد اجرا گذاشتند. آنان پس از مرگ شاه اسماعیل دوم نیز خود به انتخاب جانشین وی مبادرت ورزیدند و منتخب خود را به تخت پادشاهی نشانند. از سوی دیگر، سران قزلباش نیز با آگاهی از سستی رای و نرمخو بودن محمد میرزا و ضعف بینایی او که ناتوانی او را در به کار بردن قدرت پادشاهی فزونتر می کرد وی را به پادشاهی انتخاب کرده بودند تا در اداره امور کشور دخالتها نمایند و بر قدرت و ثروت خود بیفزایند. آنان پیش بینی نمی کردند که مهد علیا همسر شاه محمد قدرت شاهی را در دست خواهد گرفت و به آنان امر و نهی خواهد نمود. روش تحکم آمیز مهد علیا سران قزلباش را که انتظار دیگری داشتند مخالف او نمود.

رویداد دیگری بر تیرگی رابطه سران قزلباش با مهد علیا افزود. مهد علیا - همان طور که پیشتر گفته شد - دختر میرعبدالله حاکم بخشی از مازندران بود و او به تحریک میرمراد حاکم بخش دیگر مازندران به قتل رسیده بود. پس از مرگ میرمراد پسرش میرزاخان حکومت قلمرو پدرش را اداره می کرد. شاه تهماسب پس از کشته شدن میرعبدالله، حکومت ناحیه او را به سلطان حسن میرزا پسر بزرگ محمد میرزا که مادر او از نیره های دخترهای قاضی جهان حسنی وزیر برجسته شاه تهماسب بود واگذار کرد. پس از کشته شدن سلطان حسن میرزا به دستور شاه اسماعیل دوم، میرزاخان بخش دیگر را نیز به قلمرو خود افزود و بر سراسر مازندران استیلا یافت. با دشمنی خانوادگی که میان خانواده های مهد علیا و میرزاخان وجود داشت و کشته شدن پدر مهد علیا به تحریک میرمراد، میرزاخان که نگران روحیه انتقامجویی مهد علیا بود از آمدن به حضور وی خودداری کرد.

مهد علیا پس از رسیدن به قدرت در صدد انتقامگیری از میرزاخان برآمد. او یکی از خویشاوندان نزدیک خود را به نام امیرعلی خان حاکم تمام ولایت مازندران کرد و یکی از سرداران قزلباش را با سپاه کافی برای مستقر ساختن امیرعلی خان بر مسند حکومت و دستگیری میرزاخان اعزام داشت. میرزاخان به قلعه مستحکم فیروزه جاه پناه برد و به پایداری برخاست. چون قزلباشان توفیقی به دست نیاوردند مهد علیا که برای دستگیری میرزاخان شتاب و پافشاری داشت پیره محمدخان استاجلو و قورخمس خان شاملو، بزرگان آن طایفه ها را با سپاهیان کثیر اعزام داشت و چون آنان نیز موفق به تسخیر قلعه فیروزه جاه و دستگیری میرزاخان نشدند، او شاهرخ خان ذوالقدر مهردار را با قزلباشان ذوالقدر روانه مازندران کرد. شاهرخ

خان موفق به دستگیری یکی از امیران میرزا خان به نام شمس‌الدین گردید و او را به قزوین اعزام داشت. به دستور مهد علیا که بانویی کینه‌توز بود ریشش را تراشیدند؛ پیراهن زنانه بر تنش کردند؛ مقنعه بر سرش گذاشتند و با مالیدن سرخاب و سفیداب بر صورتش او را سوار بر شتر از میدان اسب قزوین عبور دادند. مهد علیا خود نیز با شاه و کلیه امیران قزلباش در میدان اسب قزوین حضور یافت و به تماشای او پرداخت. در پایان نیز شمس‌الدین به دستور مهد علیا به قتل رسید.

با چنین اقدام کینه‌توزانه، میرزا خان که یقین داشت مهد علیا او را به گونه توهین‌آمیزی خواهد کشت کلیه حمله‌های نیروهای کثیر قزلباشان را شجاعانه دفع کرد. شاهرخ خان چون تسخیر قلعه را دشوار دید با اعزام نمایندگان به قلعه کوشید میرزا خان را به تسلیم راغب سازد. شاهرخ خان به وی اطمینان داد چون او از سادات است و مانند مهد علیا نسبتش به امام چهارم شیعیان می‌رسد «به طریق سایر سادات ممالک محروسه^۱» برای او سیورغال^۲ و مقرری که از زمان شاه تهماسب اول مرسوم شده بود از مهد علیا خواهد گرفت. میرزا خان که در ادامه پایداری با دشواری رو به رو بود پیشنهاد نمود اگر هر سه امیر قزلباش سوگند یاد کنند که مانع شوند مهد علیا یا هر فرد دیگری او را به قتل برساند و آن وعده‌ها را نیز عملی سازند تسلیم می‌شود. هر سه امیر برجسته قزلباش، شاهرخ خان ذوالقدر، پیره محمدخان استاجلو و قورخمس خان شاملو که «از ارکان دولت بودند و هیچ مهمی از مهام جزئی و کلیه بی‌مشورت و رضای ایشان فیصله نمی‌یافت.»^۳ سوگند یاد کردند. میرزا خان که به مقام شامخ سه امیر قزلباش در دربار صفوی آگاه بود، به سوگند و وعده آنان اعتماد کرد و خود را تسلیم نمود. امیران قزلباش با وی روانه قزوین گردیدند. آنان چون به یک فرسنگی آن شهر رسیدند، مهد علیا ۳۰ نفر از قورچیان - جنگاوران زبده قزلباش - را به سرکردگی مخلص بیک گرجی برای تحویل گرفتن میرزا خان اعزام داشت، امیران ابتدا امتناع کردند و اظهار داشتند که روز بعد او را در قزوین تحویل خواهند داد. چون قورچیان پافشاری نمودند، امیران ناگزیر میرزا خان را تحویل دادند و در نظر داشتند که روز بعد سوگند خود و وعده ایشان را به اطلاع مهد علیا برسانند و از او بخواهند که طبق آن عمل کند.

۱- احمد قمی، صفحه ۶۹۳

۲- سیورغال کلمه مغولی و به معنای عطیه است و منظور از آن روستا و یا قطعه زمینی است که شاه به کسی می‌بخشد و یا عواید آن را به وی واگذار می‌کند. پتروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. ترجمه کریم کشاورز. انتشارات نیل. جلد دوم. تهران ۱۳۵۷. صفحه‌های ۵۱۵ - ۵۱۴

۳- اسکندر بیک، صفحه ۳۷۲. واله اصفهانی با عبارت متفاوت. صفحه‌های ۵۶۸ - ۵۶۷

ولی قورچیان طبق دستوری که از مهد علیا داشتند همان شب میرزا خان را به قتل رساندند. امیران قزلباش که برای حفظ جان میرزا خان سوگند یاد کرده بودند از کشته شدن او برآشفتنند و «کینه‌ای که از نواب مهد علیا^۱ در نبرد با ترکان عثمانی و عدم موافقت وی با حکومت امیر حمزه خان استاجلو بر شروان داشتند ازدیاد پذیرفت.

در این احوال، واقعه‌ای روی داد و مخالفت سران قزلباش را با مهد علیا شدت بخشید. مردم کاشان از ستمها و فشارهای مالیاتی محمدخان ترکمان حاکم کاشان که آزمندی او برای جمع‌آوری ثروت «از حد اعتدال بیرون بود^۲» به قزوین آمدند و به شاه شکایت کردند. مهد علیا از این فرصت استفاده کرد و شاه به اصرار او بازرسانی برای تحقیق درباره رفتار محمدخان با مردم به کاشان فرستاد. آنان پس از تحقیق به قزوین بازگشتند و ستمها و زیاده‌خواهیهای حاکم کاشان را تایید کردند. شاه محمد با وجود نرم‌خویی و پرهیز از خشونت، به اصرار مهد علیا، محمدخان را مورد عتاب قرار داد و او را از حکومت کاشان برکنار کرد. محمدخان که از بزرگان طایفه ترکمان و «از اعظام امرا و ارکان دولت^۳» بود از برکناری خود که موجب کسر شأن و قدرت او می‌گردید در خشم شد. مهد علیا برای خفت بیشتر محمدخان، کاشان را که تیول او بود جزء املاک خاصه، متعلق به شاه کرد و او را از منبع بزرگ در آمدش محروم ساخت. محمدخان کینه مهد علیا را به دل گرفت و به جمع امیران مخالف وی پیوست.

مهد علیا پسر بزرگش حمزه میرزا را که در ۱۱ ربیع‌الاول ۹۷۶ هـ به دنیا آمده بود بسیار دوست می‌داشت. شاه تهماسب در ۹۸۰ هـ محمد میرزا را که حاکم هرات بود حاکم فارس کرد و حمزه میرزا را به حکومت هرات گماشت. چون مهد علیا تاب دوری او را نداشت محمد میرزا در نامه‌ای به پدرش نوشت همسرش بدون حمزه میرزا «زندگانی نمی‌تواند کرد^۴». او تقاضا کرد به جای حمزه میرزا، پسر دومش عباس میرزا را که در اول رمضان ۹۷۸ هـ به دنیا آمده بود حاکم هرات نماید. شاه با تقاضای او موافقت کرد و مهد علیا پسرش حمزه میرزا را با خود به شیراز برد و عباس میرزا را در هرات گذاشت.

مهد علیا علاقه‌مند بود حمزه میرزا که طبق تمایل او از طرف شاه محمد، ولیعهد و نایب شاه – و به اصطلاح آن زمان، وکیل شاه – شده بود پس از پدرش تاج پادشاهی بر سر بگذارد. او نگران وجود عباس میرزا در هرات بود. در آن موقع علیقلی خان شاملو از سیره‌های دورمیش

۲- همان کتاب، صفحه ۳۸۳

۱- اسکندریک، صفحه ۳۷۳.

۴- همان کتاب، صفحه ۲۱۳

۳- همان کتاب، همان صفحه

خان خواهرزاده شاه اسماعیل اول، لاله عباس میرزا و امیرالامرای خراسان بود. مهد علیا بیم داشت که علیقلی خان با توجه به دوری پایتخت از هرات و دشواریهای جنگ دربار قزوین با عثمانی، برای سرکشی و در پیش گرفتن راه استقلال و جدایی از حکومت مرکزی از وجود عباس میرزا استفاده نماید، حالتی که بعد تحقق یافت. او ابتدا یکی از معتمدان خود را برای آوردن عباس میرزا به هرات اعزام داشت.^۱

علیقلی خان که نمیخواست چنان امتیازی را از دست بدهد با پشتیبانی حاکمان شهرهای خراسان، بجز مشهد که حاکم آن مرتضی قلی خان پرناک از طایفه ترکمان مخالف وی بود، با مهد علیا به مخالفت برخاست و از تحویل عباس میرزا خودداری نمود. مهد علیا شخص دیگری را فرستاد و علیقلی خان همچنان به مخالفت ادامه داد. سرانجام، مهد علیا که پافشاری در آوردن عباس میرزای خردسال به قزوین داشت، حسین خان شاملو پدر علیقلی خان، بزرگ طایفه شاملو و حاکم قزوین را به هرات اعزام داشت و او را تهدید نمود اگر موفق به آوردن عباس میرزا نشود، در هرات بماند و به قزوین نیاید. حسین خان نیز موفق نشد و این امر نیز موجب ایجاد اختلاف میان مهد علیا و طایفه مهم شاملو که با طایفه‌های ترکمان و تکلو دشمنی دیرین داشت گردید.

محمدخان ترکمان و سایر امیران قزلباش برای مبارزه با مهد علیا جلسه‌ها تشکیل دادند. مهد علیا به توطئه آنان پی برد و در صدد بر آمد بعضی از امیران مخالف سران قزلباش را مورد حمایت قرار دهد و آنان را جانشین سران گردنکش قزلباش کند. آنان متوجه منظور مهد علیا گردیدند و پنهانی با امیری از هر طایفه برای کشتن مهد علیا تباری کردند. سران قزلباش که حکومت ولایتها را منحصراً خاص خود می‌دانستند به شاه شکایت کردند که مهد علیا ضمن بدسلوکی و داشتن روش تحکم‌آمیز، تصدی بعضی از مقامها و حکومت برخی از ولایتها را به اهالی مازندران - یعنی ایرانیان - داده و این امر «بر طبع قزلباش گران است.»^۲ سران قزلباش که در رأس آنان شاهرخ خان ذوالقدر مهرداد، صدرالدین خان صفوی از طایفه شیخاوند و از بستگان شاه، پیره محمدخان استاجلو، قلی بیک قورچی باشی افشار، امیر حمزه خان استاجلو و محمدخان ترکمان بودند با تعدادی از سپاهیان خود در دولتخانه - مقر حکومتی - جمع شدند و به شاه پیغام دادند که دخالت مهد علیا در امور کشور «پسندیده ریش سفیدان»^۳ قزلباش نیست.

۲- اسکندریک، تصحیح انشار صفحه ۲۴۹

۱- اسکندریک، صفحه ۳۷۳.

۳- همان کتاب، تصحیح رضوانی، صفحه ۳۸۳

مهد علیا که «معدن غیرت و تعصب بود»^۱، «از غایت غیرت و آتش مزاجی»^۲ به سران قزلباش پاسخ تند و خشن داد. با آشکار شدن مخالفت سران قزلباش با مهد علیا، آنان به شاه پیغام دادند چون «زنان به نقصان عقل و خفت رای و کثرت لجاج اتصاف دارند»^۳، «مناسب دولت نمی دانیم که بین السلاطین شهرت یابد که در میان قزلباش از دودمان سلطنت کسی نمانده که عورات [زنان] در امور دولت صاحب دخل و مختار السلطنه اند. ماحصل کلام آنکه تسلط و اقتدار او در امور سلطنت و پادشاهی مکروه خاطر کل طوایف قزلباش است... و اگر دفع او نشود محتمل است که فسادی چند روی دهد که موجب نقصان دین و دولت باشد»^۴ مهد علیا که بانویی معتقد به حفظ شئون پادشاهی و انعطاف ناپذیر بود «از تندی مزاج اصلاً تنزل نمی کرد و می گفت تا در حیات باشم از اطوار خود عدول نخواهم کرد و از سلوکی که تا غایت کرده ام یک سرموتنزل نمی نمایم»^۵ اسکندریک می نویسد «از صحیح القولی استماع افتاد»^۶ که میرقوام الدین حسین شیرازی وزیر مهد علیا به وی پیشنهاد کرد چند کیسه زر به وی دهد تا میان قورچیان تقسیم کند و فتنه را بخواباند. مهد علیا آن اقدام را دون شأن مقام پادشاهی دانست و با آن موافقت نکرد. شاه برای بیرون راندن سران قزلباش از دولتخانه به مسیب خان تکلو پسر محمدخان شرف الدین اغلو تکلو که او پسرخاله شاه محمد و پدرش سالهای طولانی لله محمد میرزا در هرات بود دستور شاهی سیون^۷ داد تا دوستان شاه در دولتخانه جمع شوند و سران قزلباش را ناگزیر به خروج از دولتخانه نمایند. مسیب خان با وجود خویشاوندی نزدیک با شاه دستور او را اجرا نکرد و به جمع مخالفان پیوست.

شاه ناتوان که پافشاری سران قزلباش را در کشتن همسرش دید به التماس افتاد و چون سران قزلباش نپذیرفتند «استغاثه و در خواه [تقاضای] بیشتری کرد»^۸، او اطمینان داد که مهد علیا را از دخالت در امور کشور منع خواهد کرد، و حتی به قم یا مازندران خواهد فرستاد تا در آنجا اقامت

۲- احمد قمی، صفحه ۶۹۸

۱- همان کتاب، صفحه ۳۷۱

۴- اسکندر بیک، صفحه ۳۸۵

۳- واله اصفهانی، صفحه ۵۸۸

۶- همان کتاب، همان صفحه

۵- همان کتاب، همان صفحه

۷- در دوران صفویان مرسوم بود هر وقت خطری، به ویژه از طرف امیران سرکش قزلباش متوجه شاه می گردید «شاهی سیون» می کردند. این عبارت که ترکی است به معنای دوستان شاه است و منظور آن بود که دوستان شاه از هر طایفه قزلباش به دور شاه جمع شوند تا خطر بر طرف گردد.

۸- واله اصفهانی، صفحه ۵۸۸

سرانجام «آنان بی اعتنا به «استغاثه» شاه که در مقام صوفیگری نیز «مرشد کامل» ترکان قزلباش بود، و بی اعتنا به حرمت حرمسرای شاهی که هیچ مرد بیگانه‌ای نباید پای در درون آن نهاد، «با قباحت و بی‌شرمی»^۱ در یکشنبه اول جمادی الثانی ۹۸۷ هـ (۲۴ ژوئیه ۱۵۷۹) به حرمسرای شاه هجوم آوردند و مهد علیا را که در کنار شاه بود خفه کردند^۲. این نکته نیز گفته شود، ترکان قزلباش عموماً از غلات شیعه - متعصبان تندرو شیعه - و به خاندان امامت شیعیان احترام و اعتقاد عمیق داشتند. با وجود آن، به کشتن مهد علیا که از اعقاب امام چهارم شیعیان بود مبادرت ورزیدند.

ترکان قزلباش سپس مادر پیر مهد علیا و بسیاری از بزرگان مازندران را به قتل رساندند و «خانه‌های اهل مازندران و همچنین خانه اکثر تاجیکان»^۳ را تالان کردند^۴. امیران قزلباش روز بعد به دولتخانه آمدند و قتل مهد علیا و دیگران را «بنا بر دولتخواهی معروض داشتند»^۵. شاه ناتوان و بی‌کفایت نیز «در مقام عتاب و خطاب در نیامد... [و] وقوع این قضیه را به اقتضای قضا حواله کرد»^۶. او به این گفته نیز اکتفا ننمود و «فرمودند بیگم [مهد علیا] در باب تغییر کاشان خوب نکرد و التماس مرا در آن باب قبول نفرمود»^۷. او حکومت کاشان را بار دیگر به محمدخان ترکمان - یکی از شرکت‌کنندگان در قتل مهد علیا - واگذار کرد.

۱- اسکندر بیگ، صفحه ۳۸۶

۲- رضا قلی خان هدایت می‌نویسد از هر طایفه قزلباش یکی به درون حرم رفته و مهد علیا را «در پوشش و معجز او پیچیده خپه کردند» روضة الصفا... جلد هشتم. از انتشارات کتابفروشیهای مرکزی، خیام و پیروزی. قم. تیر ۱۳۳۹. صفحه ۱۹۷ پیتر و دلواله که در زمان شاه عباس اول به ایران آمد و پنج سال در ایران اقامت داشت و مورد توجه شاه و بزرگان دربار بود می‌نویسد که قزلباشان مهد علیا را «در آغوش شاه محمد خدابنده کشتند و نعش را در خیابانها کشیدند» سفرنامه پیتر و دلواله، ترجمه شعاع‌الدین شفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸. صفحه‌های ۳۵۰ - ۳۴۹. پیتر و دلواله در آن زمان در ایران اقامت نداشت و چگونگی کشته شدن مهد علیا و کشیدن نعش او را در خیابانها از قزلباشان و بزرگان دربار شنیده است. با توجه به فضای مذهبی متعصب در آن زمان، کشیده شدن نعش یک بانو در خیابان را نمی‌توان پذیرفت.

۳- همان طور که عربها غیر عرب را «عجم» می‌گفتند و منظور بیشتر ایرانیان بود، ترکان نیز غیر ترک را تاجیک می‌نامیدند و مراد از آن عموماً ایرانیان بود.

۴- همان کتاب، صفحه ۶۹۹

۵- احمد قمی، صفحه ۶۹۸

۶- احمد قمی، صفحه ۶۹۹

۷- اسکندر بیگ، صفحه ۳۷۸

شاه عباس که یکی از چهار پسر مهد علیا بود کلیه شرکت‌کنندگان در قتل مادرش را که در آغاز پادشاهی او زنده بودند به قتل رساند و تصمیم مادرش را در کاهش قدرت سران قزلباش به وجه کمال به انجام رساند.



۱۷۶

منتشر شد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

دستور زبان
فارسی معاصر

ژیلبر لازار

تصحیح و تجدیدنظر

یان ریشار - رخساره چشمی و پولت سامولیان

انتشارات فرهنگ معاصر و انجمن ایران‌شناسی و فرانسه در ایران